



|           |                  |         |
|-----------|------------------|---------|
| شماره ۸-۹ | اول آذر ماه ۱۳۰۵ | سال ۴   |
| No. 8-9   | 23 Novembre 1926 | Année 4 |

## قیمت فلسفی

### پیغمبران کنونی

— ۱ —

مدعیان کنونی نبوت - قوه فکر از نقطه نظر ادیان - از نقطه نظر فن  
- قوه فکر و مقدرات افراد - قوه فکر و مقدرات اقوام -  
چرا درین اواخر مدعیان نبوت اینهمه زیاد شده‌اند.

ند ماه پیش در جریده آلمانی «برلینر تاگبلاٹ»

رسید و مدنی مرا بتفکر واداشت. در آن مقاله

مقاله بنوان «پیغمبران عهد کنونی ما» بنظرم

بقلم چهار نویسنده، از زندگانی و مدعیات و تعلیمات چهار قر



از داعیان نبوت که خود را برای نجات بشر مبعوث من عندالله میدانند شرح مختصری داده شده بود. این چهار پیغمبر عبارت بود از «کریشنامورتی» مسیح هندی، «اوتمان زرادشت هانیش» پیغمبر نژاد آریائی، «مارکوس کاروی» پیغمبر سیاهان در آمریکا و «ژوزف وایسن برگ» (۱) پیغمبر آلمانی در برلین.

این را قبلاً باید بگویم که مدعیان پیغمبری منحصر به این چهار نفر نیستند بلکه غیر از اینها چند نفر دیگر هم هستند که ادعای مسیحائی و یا مبشری میکنند و هر يك برای خود مقامی و پروانی و تعلیماتی دارد.

من در اینجا میخواهم این موضوع را قدری شرح بدهم و مسئله را در زیر سه عنوان مطرح و حل‌اجی کنم:

۱— چرا در این اواخر، مدعیان نبوت اینقدر زیاد شده است؟

۲— این مدعیان چه میگویند و چه پیغامی آورده‌اند؟

۳— تعالیم این مدعیان چه اثراتی بخشیده و میتواند بخشد و

ما از این تعالیم چه درسهای عبرت میتوانیم بگیریم؟

ولی قبل از داخل شدن به تحقیق این سه مطلب چون ممکن

است بخاطر بعضیها برسد که اساساً از تدقیق این مسائل چه فائده‌ای

بجالت کنونی ما حاصل تواند شد، ناچارم مقدمتاً شرحی در باره

تقوٰذ و قدرت قوه فکر که شراره از روح جاویدان ماست،

بنویسم و شما را یکی از منابع قدرت که مانند جوهر ائیر، مجموع

کاینات را احاطه نموده است، آشنا سازم تا شما هم چون من بقدرت

خلاقه قوه فکر و بقوه قاهره آن در تعیین و تبدیل مقدرات عالم

ایمان پیاورید و در پیشگاه عظمت و جبروت قادر متعال، زبان

(۱) ۱ - Krishnamurti, ۲ - Ottman Zaradusht Hanish,  
۳ - Marcus Garvey, ۴ - Joseph Weissenberg.

شما هم مانند قلب من بذكر: سبحانك ربي ما اعظم قدرتك كويا كردد!

فكر چرخ دایره امکان بود      سر خلقت اندرو پنهان بود  
گر کشد یکدم قدم او از میان      غرقه بجز عدم گردد جهان

۱- فکر از نقطه نظر دینی

امتیاز انسان از حیوانات در قوه فکر است و هر چه در خارج عالم حیوانی به وجود آمده است نتیجه قوه فکر انسانی بوده است و از این حیث تمام ترقیات عالم را مخلوق قوه فکر بشر میتوان گفت. از روزیکه انسان ابتدائی مانند حیوانات در جنگلها و بن غارها و زیر سنگها و یا در بالای درختها بسر می برد، قوه فکر یعنی این عطیه خدائی و ما به الامتیاز انسانی مانند يك برق در فضای دماغ او درخشیدن گرفته و در میان تاریکی جهل راهنمای او شده است تا کم کم وی قوانین طبیعت و احکام خلقت را کشف نموده و بکار برده است و بتدریج در ظرف کروزها سال خود را از حالت بدویت رهانیده و بمقام مدنیت رسانیده و جهان را پر از محصول اختراعات و کشفیات و مصنوعات خود ساخته است!

این بارقه معرفت که آن را قوه فکر مینامیم، انسان را نه تنها به فراهم آوردن وسایل زندگی مادی و بخله کردن بموانع طبیعت و بآباد کردن بیسط زمین موفق کرده است بلکه در تغذیه و تصفیه روح او نیز قدرت خارقه نشان داده است زیرا نقشه کله گاه صنع خدائی فقط عبارت از به وجود آوردن این عالم مادی محسوس و پروردن این هیولاهای جسمانی نیست بلکه عبارت از سیر دادن ارواح است از میان عالم مادی به عالم لاهوت یعنی تصفیه آنها و برگرداندن آنهاست به مبده و مرجع حقیقی و اصلی خود

و از این جهت است که می‌بینیم در هر چند قرنی هر گاه که تاریکی غفلت و جهالت فضای قلوب بشر را فرا گرفته است از میان اقوام مردانی که بیشتر از دیگران قدرت تفکر داشته‌اند یک موهبت مخصوص آسمانی نایل آمده و از انوار حقیقت که از عالم ملکوت رو به عالم ناسوت فرو میریزد، بقوه وحی و الهام فیض یاب شده به رهنمائی بشر مأمور گشته‌اند و مانند چوپانی که گله خود را که مشغول چرا می‌باشد با یک صیحه از چریدن باز داشته و براه می‌اندازد، قلوب بشر را با یک ندای آسمانی از خواب غفلت بیدار کرده و بجاده حقیقت و تکامل سوق داده و چند منزل پیش برده‌اند و برای این مقصود قوانین و شرایعی وضع نموده تا آن اقوام اعمال و افکار خود را موافق آن قوانین قرار دهند و راه تکامل را باسانی و اطمینان بیمایند!

این متفکرین روحانی و رسولان آسمانی که ما انبیا و رسل و اولیا و حکما و عرفا می‌نامیم همیشه به وسیله احکام و افکار جدید محور مقدرات اقوام را تغییر داده‌اند و اگر افکار جدیدی تعلیم نمی‌کردند و احکام و قوانین و عادات و رسوم عهد خود را تغییر نمی‌دادند اساساً امتیازی از دیگران نمی‌داشتند و مستحق عنوان نبوت و رسالت نمی‌شدند و مخالف و معاندی برای خود پیدا نمی‌کردند و انقلاب عظیم در ارواح افراد و در مقدرات اقوام تولید نمی‌توانستند کرد! و اساساً مشیت الهی بفرستادن آنان تعلق نمی‌گرفت! پس بنای همه ادیان و شرایع و مذاهب و قوانین بر قوه تفکر است و از فیض این قوه است که قلب بشر مظهر صفات سبحانی و مهبط انوار وحی و الهام می‌گردد! ادیان عبارت از تخمهای افکار جدیدی است که در زمین دماغهای بشر پاشیده می‌شود و نمو کرده ثمرات تازه می‌دهد! نه تنها ادیان و شرایع بلکه

همه قوانین و احکام علمی و سیاسی و اقتصادی و فلسفی و اجتماعی و غیره و همه اختراعات مادی و کشفیات فنی که منشأ اینهمه انقلاب‌های عظیم و هولناک گشته‌اند، همه نمره و برانگیخته قوه فکر بوده است. هیچ نهضت و هیچ انقلاب و هیچ ترقی و هیچ اختراع و هیچ تجدد و هیچ صنعت و هیچ فلسفه و هیچ حکمت پیدانمی‌کنید که نتیجه قوه فکر نباشد و از این رو است که باید قوه فکر را با کلمه حیات و تکامل و طبیعت و خلقت مترادف دانست و بلکه گفت هر چه هست همه فکر است و جز وی چیزی دیگر نیست! این است که در همه ادیان و شرایع، قوه فکر مقامی منبع دارد و بنای همه علوم و فنون می‌باشد. این است که در کلام الله مجید لفظ فکر چندین بار تکرار شده و قوم گمراه را قومی نامیده که قوه فکر ندارند و نیز فرموده است: تفکروا فی خلق السماوات والارض! این است که در حدیث آمده که يك ساعت فکر بر عبادت هفتاد ساله فضیلت دارد و این است که عرفا و متصوفه مقام فکر را بالاتر از مقام ذکر میدانند و معرفت نفس را که کلید معرفت خداست از تفکر در آفاق و انفس حاصل میکنند.

بهین مناسب است که پیغمبر پاک‌نژاد ایرانی حضرت زردشت نیز دستور دین خود را پاکی فکر و پاکی قول و پاکی عمل اقرار داده است یعنی پاکی گفتار و کردار اکتفا نکرده پاکی اندیشه را هم شرط نموده و بلکه مقدم بر دیگریها داشته است و در دین برهنا و بودا نیز دستورهای زیاد برای تصفیه فکر پیدا می‌شود و اساساً در هیچ يك از تمدنات بقدر فلسفه هند به قوه فکر اهمیت داده نشده است!

پس بدرستی میتوان گفت که فکر کاشف اسرار خلقت است؛ برقی است از آسمان حقیقت، ندائی است از عالم ملکوت، شعاعی

است از روح جاویدان، پرتوی است از انوار الوهیت، حجابی است از حجابات غیب و جلوه‌ای است از جمال محبوب حقیقی!

از تفکر گشت پیدا این جهان      وز تفکر جله تنییرات آن  
ریشه هر انقلاب است و کمال      منبع هر قدرت و فیض و جمال

## ۲-— قوه فکر از نقطه نظر فن

حکما قوه فکر را «عملیات قوه عقل و ادراک» مینامند یعنی هر وقت عقل ما به فعالیت می‌افتد آن حالتی که به او دست می‌دهد عبارت از تفکر است. علمای فن روح می‌گویند که قوه فکر یکی از تظاهرات روح است که همیشه در تشعشع است و برخی نیز می‌گویند که فکر جوهری است روحانی که مصداق جمله «من هستم — منیت» میباشد.

در هر حال قوه فکر را بهر تعبیری تعریف کنیم در وجود او شبهه نداریم ولو اینکه حقیقت او برای مدارک امروزی ما مستور بماند چنانکه امروزه بسیاری از قوای دیگر مانند قوه جاذبه و الکتريك و قوه حیات و غیره را می‌شناسیم و بکار می‌بریم و وجود آنها را از آثار آنها ادراک میکنیم در صورتیکه هنوز بی‌حقیقت آنها نبرده‌ایم. بطور اختصار میتوان گفت که قوه فکری یکی از آثار و شعاعات روح ماست و قدرت خلاقه آن بالاتر از همه قوایی است که نوع بشر تا کنون بدان دسترس شده است زیرا همه آن قوه‌ها را هم بوسیله و راهنمایی این قوه پیدا کرده است!

قدرت قاهره فکر منحصر بترکیب و تحلیل قضاهای منطقی و ادراک کلیات و معلوم کردن مجهولات و تحریک قوه اراده و حواس نیست بلکه بترکیب و تحلیل و تحریک و حتی به ایجاد ماده

نیز قادر است. لیکن هنوز نوع بشر بخوبی بچگونگی و اسرار این قدرت لایتناهی پی نبرده و آنرا نتوانسته است بکار بیندازد. فن روحيات روز بروز بکشف بعضی از اسرار آن نزدیکتر میشود چنان که «تداوی روحی» که به اسم «کوئه‌ئیزم» (۲) حالا معمول شده و آنرا يك متفکر فرانسوی «کوئه» نام کشف کرده و عجایب و غرایب زیاد در شفا دادن امراض بعدل آورده و انقلابی در عالم طب راه انداخته بطوریکه عنوان «پیغمبر خیال» بمومی الیه داده‌اند — چونکه طرز تداوی او بوسیله قوه خیال بوده است — جز يك گوشه کوچکی از اسرار قوه فکر چیز دیگر نیست. (۳)

همچنین «جمعیت علم عیسوی» (۴) که در سال ۱۸۶۶ در آمریکا از طرف زنی موسوم به «ماری پیکر ایدی» (۵) تاسیس شده و امروز چند ملیون پیرو و بیش از سیصد شعبه و بیش از ششصد کلیسا و صدها مدارس و تشکیلات و مطبوعات مخصوص بخود دارد و اغلب امراض را بوسیله دعا و انکار مرض تداوی میکنند جز آبی از آیات باهره و رمزی از رموز غیبیه قوه فکر را نشان نمیدهد. خلاصه قوه فکر قوه‌ای است قادر و قاهر و غیر مرئی که از مراکز دماغ ما مانند جریان الکتریک بیرون می‌جهد و اطراف ما را احاطه میکند و قادر بطی مسافات لایتناهی میباشد و میتواند مراکز دماغی افراد دیگر را بحرکت بیاورد و بفعالیت بیندازد و نسبت به شدت و ضعف و کیفیات عارضه خود تولید قوت و

[۲] Couéisme

[۳] میو «کوئه» اساساً دوا فروش بوده ولی در نتیجه ۲۰ سال تسبیح و تجربه اصول تداوی خود را کشف کرد و چندین هزار ناخوش را مجاناً تداوی نمود و خود در دوم ماه ژوئیه امسال در ۷۰ سالگی بدون يك ناخوشی جهان را وداع گفت. در آینده شرحی در باره طرز تداوی او خواهیم نوشت.

[۴] The Christian Science

[۵] Mary Baker Eddy

ضعف و مسرت و ملال و حتی مرض و صحت می‌تواند کند. اگر روح را نشیبه بافتاب کنیم قوه فکر هم جای اشعه او را خواهد داشت و این اشعه مانند انوار آفتاب همه جا میتابد و فیض خود را جاری می‌سازد لیکن هر وجودی نسبت به استعداد خود از آن فیض بهره‌ور می‌شود چنانکه جمادات و نباتات و حیوانات نیز نسبت به قابلیت خود از نور خورشید که منبع فیض و زندگی است کسب قوت و حیات میکنند! و چنانکه پرتو آفتاب و قوه الکتریک بنا بطرز استفاده و کیفیت استعمال، ممکن است مایه برکت و صحت و سعادت شود و یا مخرب و مهلك واقع گردد همانطور قوه فکر نیز بر حسب استعمال و چگونگی آن، مفید و یا مضر می‌تواند بشود.

تدقیقات بعضی از علما ندین اواخر ثابت کرده که افکار برای خود دارای اشکال و رنگهای مخصوص میباشد و حتی دکتر «بارادوک» و دکتر «هوکر» موفق شده‌اند بوسیله آلات بسیار حساس عکسهای این افکار را که در اطراف سر شخص متفکر تشکیل مییابد بیندازند و ثابت کنند که چنانکه احساسات و هیجانهای ما مانند غضب و شهوت و فقرت و محبت در وجنات و آب و رنگ پوست و در نگاههای ما علایم و اثرات خود را ظاهر می‌سازد همین احساسات و افکار در جوهر اثر که بدن ما را احاطه کرده است نیز اثراتی تولید میکنند و رنگ و شکل او را تغییر میدهند ولی با چشمهای ظاهر آنها را درك نتوان کرد چنانکه اگر مقداری عطر بهوا پاشیم فقط بقاء شامه وجود آنرا حس می‌کنیم اما تغییرات و نمودجانی را که آن عطر در هوا تولید کرده است با هیچوجه نمیتوانیم درك کنیم، این استعداد در آینده ظاهر خواهد شد. با وجود این باید گفت که عقول بشر هر يك پرده از اسرار



طبیعت را که بالا میکشند خود را در جلو چندین پرده اسرار می‌بینند و پیش عظمت و قدرت حکیم علی‌الاطلاق سر تسلیم و تعظیم فرو می‌آورند و می‌گویند: سبحانک ما عرفناک حق معرفتک!

عقل بردارد چو يك پرده ز راز      صد هزاران پرده آید پیش باز  
آن مقام قاب قوسین است بین      سوزد آنجا بال جبریل امین

ما یقین داریم که در قرنهای آینده که تمدن و تکامل انسانی شکل عالیتر خواهد گرفت اسرار محیره این قوه خلاقه نیز کشف خواهد شد و هزاران معجزه‌ها و غرایب عقل‌فرسا بظهور خواهد پیوست. قوه «رادیو» که آخرین کشف مهم بشر بوده و امواج صداها و حرکات را در جو فضا بمسافت‌های بسیار دور میبرد و بگوشه‌هایی که خود را مستعد اخذ آن امواج ساخته‌اند میرساند در جلو خوارق عادات و معجزات قوه فکر بازیچه بشمار خواهد رفت. در اعصار آتیه، قوه فکر جای رادیو و تلفن و الکترونیک و تلگراف را خواهد گرفت و همه کس افکار و مقاصد خود را بدون تکلم و یا تحریر بوسیله قوه فکر بمسافت‌های بپیده و بدماغ اشخاصی که قوای خود را با کمیت و کیفیت قوه امواج شخص متفکر هم‌میزان و هم‌آهنگ ساخته‌اند انتقال خواهد داد. اینکه امروزه می‌بینیم گاهی بعضی اشخاص مستعد، افکار دیگران را می‌خوانند و پاره‌ای حوادث را قبل از وقوع حس میکنند و از مفیبات خبر میدهند و از مسافت‌های بپیده مردم ضعیف‌الاراده را می‌توانند تنویم (هینوتیزم) کنند و یا وقتیکه اسم کسی را می‌بریم فوری خودش هم حاضر می‌شود و یا دو شخص در عین حال همان کلمه را تلفظ میکنند و همان فکر را اظهار مینمایند و همان چیز را اختراع میکنند و حتی بعضی اشیاء را بدون لمس از دور بحرکت می‌آورند. اینها همه جز نمونه بسیار

ضعیفی از این قوه عظیمه چیز دیگر نیست و این خود دلالت بر وجود این قوه که در قرنهاى آینده تکامل و تعمیم پیدا خواهد کرد، مینماید. در حقیقت، قوه فکر نوری است از انوار الوهیت که در سر راه تکامل نوع بشر درخشان است و هر قدر ما جلوتر میرویم بدین نور نزدیکتر می شویم و اشعه آن ما را در تقرب به درگاه ربوبیت راهنمائی میکند!

سر بسر این عالم کون و فساد - و آنچه مکنون است او را در نهاد  
نیست غیر از يك شعاع فکر او نیست هستی شان بغیر ذکر او

### ۳ - قوه فکر و مقدرات افراد

فکرهای ما شبیه به تیرهایی هستند که بطرف هدفی انداخته می شوند و آن هدفها عبارت از موضوعهای خود آن فکرهاست این تیرهای فکر نسبت بقوت بازوی تیر انداز یعنی شخص متفکر گاهی به هدف میرسد و گاهی نمیرسد و یا به مواعی بر می خورد. مرکز دماغی ما که نشیمن قوه فکر است هرگز از انداختن این تیرها و جهانیدن این برقهها فارغ نیست و پیوسته در کار و در جوش و خروش و تموج است. چنانکه تنفس ما يك آن ساقط نمی تواند شود و قلب ما از ضربان نمی افتد همانطور مرکز تفکر ما از فعالیت باز نمی تواند بماند و حتی آنچه ما در نزد اقوام وحشی و بدوی و در نزد بچه ها که هنوز قوای عاقله آنها پرورش نیافته است می بینیم که اعمال و حرکات آنها تابع قوه فکر نبوده بلکه نتیجه يك قوه دیگری است که آنها شعور حیوانی و یا حس غریزی و یا سابق طبیعی مینامیم نباید ما را به شبهه بیندازد زیرا در حقیقت این شعور حیوانی و حس غریزی نیز خود جز شکل کوچک و ابتدائی و ضعیفی از قوه فکر

چیز دیگر نیست و همین شعور حیوانی است که بتدریج تکامل کرد، و بدرجهٔ قوهٔ فکر و ادراک و عقل میرسد و لذا می‌توان گفت که انسان هیچ آن از قید تفکر وارسته نیست. اما میتوان پرسید که پس اینهمه امواج فکر که لاینقطع از دماغ ما بلند می‌شود بکجا میرود و اینهمه تیرهای فکر که به‌هدف نمیرسند چه می‌شوند؟ بمقتضای قانون طبیعی که هیچ موجودی معدوم نمی‌گردد و هیچ قوه‌ای نابود نمیشود این امواج فکر نیز در اطراف بدن ما جمع میشوند و مانند طبقهٔ ابر و یا هالهٔ ماه جسمی لطیف تشکیل میدهند. این طبقه و یا هالهٔ افکار همیشه با ما همراه است و هر جا برویم و در هر حال باشیم از او جدا نمی‌توانیم شد مانند تنفس تا دم مرگ با ماست و نسبت بکمیت و کیفیت افکار یا غلیظ است و یا لطیف و یا روشن است و یا تاریک و همچنین شکل و رنگ آن نسبت به زمان و مکان و حالات روحی ما بسیار تغییر می‌یابد و نیز این هالهٔ افکار که همیشه مانند یک تور اطراف ما را فرا گرفته و پیوسته در توج است بی‌تأثیر در وجود ما نیست زیرا از یکطرف این افکار مانند انواری که از چشمهٔ آفتاب بیرون میریزد هرگز قطع رابطه از منبع خود نمیکند یعنی همیشه متصل به مرکز دماغ ما هستند و از طرف دیگر چنانکه اشعهٔ آفتاب وقتی که بزمین رسید بموجب قانون انکسار اشعه بروی خود برمیگردد و بدین جهت هوای مجاور زمین گرمتر از طبقهٔ بالای هوا می‌شود و یا صدائی که طی مسافت میکند بمحض تصادف بمانعی بازگشت مینماید یعنی منعکس می‌شود همانطور امواج افکار ما همینکه به سرحد خود رسیدند دوباره رو بطرف مرکز خود برگشته تمام اعصاب و قوا و حواس ما را تحریک میکنند و از این رو همهٔ احساسات و خواهشها و تمایلات مثبت و منفی در وجود ما تولد مییابد و این

احساسات و تمایلات، نوع حرکات و اعمال ما را معین میکنند یعنی ما را به اجرای فلان کارهای معین سوق میدهند و چون هیچ عملی در دنیا بی عکس‌العمل نمی‌ماند و هیچ مؤثری بی اثر نمیشود این اعمال ما هم اثر و ثمره خود را از جنس خود بروز میدهند و این اثرات و ثمرات نیز بنوبه خود تولید اعمال و ثمرات تازه میکنند الی ماشاءالله و اینحال تا دم مرگ دوام دارد! پس مجموع این عملها و عکس‌العملها و این اثرها و مؤثرها است که تار و پود مقدرات ما را تشکیل میدهد و می‌نمایاند که چگونه ما سر نوشت خود را بدست خویش تهیه می‌نمائیم.

پس اگر بگوئیم که آدمیزاد خود خالق مقدرات خویش می‌باشد مبالغه و دور از حقیقت نباید شمرد! و نیز ازین رو باید ایمان آورد که خوشبختی و بدبختی انسان هم در دست خودش است و سعادت فقط بوسیله شناختن قانون نشوونما و خواص فکر و نصیبه و تربیت آن میسر میباشد. پس ثابت شد که هر چه ما امروز می‌درویم چیز است که خود کاشته‌ایم و هر چه امروز فکر کنیم همان خواهیم شد:

بین چه گفته مولوی معنوی      در حکمت سفته با فکر قوی  
 « ای برادر تو همین اندیشه      مابقی تو استخوان و ریشه »  
 « کر بود اندیشه ات گل گلشنی      ور بود خاری تو همه کلشنی »

اگر اعمال و حرکاتی را که ده یا بیست سال پیش از ما سر زده است بخوبی تدقیق کنیم می‌بینیم که آنها در نتیجه افکار و احساساتی بوده که آنوقت دارا بودیم خواه خوب و خواه بد و خود آن اعمال و حرکات هم وضع امروزی ما را به وجود آورده است یعنی مقدرات کنونی خود را خودمان تهیه کرده‌ایم و امروز هم رشته سر نوشت فردا را بدست خود می‌بافیم ولی نمی‌فهمیم. پس حیات بشر عبارت از يك تموج دائمی افکار است که

روح ما می‌خواهد بدان وسیله مراحل تکامل و تعالی را طی نماید. درین مسئله ماها بینه مانند کرم یله هستیم که خود را در توی تنیده افکار و اعمال خویش حبس میکنیم و يك آن از کوشش در بلند و محکم کردن دیوارهای محبس خود فارغ نیستیم! این کوشش متمادی و این تنیدن تار و پود افکار که رشته‌های سر نوشت ماست تا آخرین دقیقه زندگانی دوام میکند و آیا میدانید آنوقت چه پیش می‌آید؟ بلی آنچه بسر کرم یله می‌آید. میدانید که کرم یله وقتیکه وظیفه خود را انجام داد یله خود را سوراخ کرده بیرون می‌برد ولی در يك حال جدید و با يك لباس جدید و با يك حیات جدید! زیرا حالا دیگر کرم خاکی نیست بلکه پروانه پر قشش و نکاری گشته است، اول اسیر خاك بود حالا آزاد و آسمانی گردیده است! بلی روح انسانی هم در حین مردن از قفس بدن که تار و پود آنرا خود تنیده بیرون می‌جهد و آزاد می‌شود و به عالم ملکوت پرواز میکند! زیرا وظیفه خود را انجام داده و مأموریت خود را باآخر رسانده است. آیا این حال کرم یله درس عبرتی برای بشر نیست و آیا این مثال، نمونه درخشانی از قدرت و حکمت بالغه پروردگار جهان نشان نمیدهد؟ پس چقدر غافل و پیخبرند آنهایکه از مرگ می‌ترسند در صوریکه مرگ برات آزادی روح ماست که اوست جاویدان و آسمانی و اوست پرتو جمال یزدانی! و چقدر جاهل و پیچاره و بدبخت هستند کسانی که آقدر عقل قوی و اراده متین ندارند که لجام افکار و احساسات خود را که دیوارهای قفس روح می‌باشند بدست خود گرفته آنها را لطیفتز، روشنتر و پاکتر نگاه دارند تا طایر عرش آشیان روح در کنج این قفس خاکی که برای وی ویرانه غربت است ناتوان و دل شکسته نماند و با يك دل شاد به وطن اصلی خود برگردد!

تونه این جسمی که غلطی روی خاک  
چند بافی رشته حرص و هوس  
تا گزینی مسکن اندر این مفاک  
تا کنی بر خویش محکمتر نفس  
بر فراز عرش سازی آشیان  
کوش تا بیرون بری زین خاکدان

#### ٤ -- قوه فکر و مقدرات اقوام

در فصل گذشته گفتیم که هاله افکار ما لاینقطع در موج است. درینجا لازم است اشاره کنم که این موج دائمی دو محرك دارد خارجی و داخلی مانند موج دریا که یا از اثر بادهای و جریانهای خارجی است که از ریختن نهرها و رودها حاصل میشود و یا نتیجه جریانها و انقلابهای داخلی که در اعماق خود آن بوجود میآید. هاله افکار ما هم یا بتحریر حواس پنجگانه ما که تأثیرات خارجی را بدامن وی میریزند بتموج میآید و یا حرکتها و انقلابهایی که از مرکز وی نبعان میکند او را در حرکت دائمی نگاه میدارد ولی در هر صورت این هاله يك لحظه هم از تموج و جوش و خروش آزاد نیست! و حتی در حین خواب که حواس ظاهری ما از حرکت باز میمانند قوای باطنی ما و از آن جمله قوه فکر از تموج و تشعشع باز نمی ایستند و فقط وجهه عزیزت خود را تبدیل میکنند یعنی روی خود را از عالم جسمانی و مادی بر میگردداند بسوی عالم غیب و نسبت بدرجه کمال روح و قوت بال و پر او کمایشن در عالم ارواح و یا عالم مثال و ملکوت مشغول سیر و تفرج می شوند و در اینموقع است که حال رؤیای صادقه دست میدهد. و بسیاری از غرایب و اسرار عالم غیب برای ما کشف میشود لیکن چون قوای ظاهری ما استعداد اخذ و حفظ و ضبط آن احوال را ندارند این است که هزار يك آن مکاشفات عالم ملکوت در حافظه ما نمیماند. این نکته را هم باید بگویم که آن عالم غیب و یا ارواح و یا عالم مثال و ملکوت جزو همان عالم ما یعنی

در داخل منظومه شمسی ماست و ما را احاطه کرده است منتها این است که برای درك آن شرایطی و راههایی هست و مرگ از آنجمله میباشد که دروازه آن عالم است. مثل معروف که میگوید خواب برادر مرگ است بسیار صحیح است زیرا چنانکه گفتم در خواب روح ما داخل آن دروازه شده عالم غیب را سیر میکند لیکن اجازه توقف ندارد. باید برگردد و بوظیفه خود اشتغال ورزد. ولی انبیا و اولیا و عرفا و متصوفه در حال پیداری نیز میتوانند داخل آن عالم شوند و سیر عالم ملکوت نموده برگردند. ارمغانی که از آن عالم میآورند وحی و الهام است. این سیر روح در حال خواب شبیه بطلوع و غروب آفتاب است که در حین غروب از چشم ما پنهان می شود ولی در حقیقت از نورافشانی خود باز نمی ایستد بلکه حدین موقع که بچشم ما پنهان است نصف دیگر کره را روشن می سازد! همچنین روح ما که بمنزله آفتاب و قوای روحی ما اشعه اوست در حال خواب و رؤیا در نصف دیگر عالم که عالم ارواح و ملکوت و غیب است سفر و طلوع میکند پس در حقیقت غروبی و تعطیلی ندارد و همیشه در حرکت و تلاطم و تلاطم میباشد!

و نیز در صفحات پیش گفتم که این هاله افکار که دور ما را گرفته است هر وقت امواج او بسرحد معین رسید دوباره بروی خود بر میگردد. حالا باید دید که سرحد او کجاست. چون هر فرد بشر برای خود يك چنین هاله دارد و مردم هم با یکدیگر در افت و خیز هستند پس هاله های افراد با هم تماس میکند و حدود هاله دیگران سرحد هاله ماست لیکن چنانکه دیدیم افکار ما تیرهائی است که بطرف هدفی می اندازیم و چون این تیرها هر آن از هر يك فرد بشر انداخته می شود لذا همه

با هم تقاطع و تماس میکنند و قوت همدیگر را در هم می‌شکنند. بنا برین هر کدام از فکرها که قوی‌تر است بفکرهای ضعیف غالب خواهد آمد و آنها را در خود تحلیل خواهد برد چنانکه نور آفتاب پرتو ستاره‌ها را بلع میکند و ناپدید می‌سازد و یارودهای عظیم جویهای باریک را در سینه خود فرو می‌برند.

بدین‌قرار هاله افکار هر فرد ابتدا با هاله‌های افراد خانواده خود، بعد با هاله‌های افکار همشهریان خود و بعد هم با مجموع هاله‌های مملکت در تماس و در زد و خورد است و چنانکه گفتیم هر کدام ازین هاله‌ها که قوی‌تر است بر دیگران غلبه خواهد کرد و آنها را زیر حکم نفوذ خود گرفته مجبور به پیروی احکام خود خواهد نمود و در نتیجه جز چند فکر قاهر چیز دیگر نخواهد ماند چنانکه در عالم مادی و حکومت‌های جسمانی هم چنین است. بدین ترتیب مقدرات يك ملت معین می‌شود و آن عبارت است از مجموع افکار قاهره و نافذ که از دماغ‌های افراد آن جهیدن میکند و مسلط بر افکار و عقاید و اعمال هیئت جامعه آن میشود. اگر چند دقیقه فکر کنید خواهید دید که جز این نیست. از اینجا بخوبی می‌بینید که چگونه حکم آکل و ماکول و غالب و مغلوب و قهر و غلبه و مبارزه حیات و تنازع بقا در عالم باطن و افکار نیز جاری و ساری است! ولی این تنازع که مقتضای خلقت و فطرت است در نظر مرد بصیر يك انتظام و انضباط کامل را که عقل‌ها در آن حیران است نشان میدهد و شخص متفکر را به اظهار تحیر و ستایش بیارگاہ عظمت و حکمت حضرت صانع و امیدارد.

از این بیانات دو نتیجه می‌توانیم بگیریم یکی این است که مقدرات فرد در زیر نفوذ افکار خانواده و سرنوشت خانواده.



در زیر نفوذ افکار هیئت جامعه ملت و مقدرات بشر نیز در زیر نفوذ افکار هیئت مجموعه اقوام روی زمین است. لیکن این نکته را هم از نظر دور نباید گرفت که افکار نیز مانند اشکال بدن و اخلاق و صفات توارث میکنند و حتی نفوذ ارثی افکار بی اندازه بزرگ است و يك فكر تا آن دقیقه که نصادم با يك فكر قویتر از خود نکرده قرن‌ها و نسل‌ها حکمران و نافذ خواهد ماند. و بر عکس وقتیکه يك فكر جدیدتر و قویتر ظهور کرد قطعاً و قهراً بر افکار سابق و ضعیف غلبه خواهد کرد و هیچگونه کوشش و خودکشی او را از تعقیب مجرای خود باز نخواهد داشت. چنانکه با اندک تدقیق می‌بینیم که همه ادیان و شرایع و همه قوانین و انقلابات بدین ترتیب به وجود آمده‌اند و همیشه این سنت ازلی را تعقیب خواهند کرد و لن تجد لسنة الله تبديلاً!

نتیجه دیگر این است که بموجب این قانون ازلی، مقدرات افراد و ملل و جامعه بشر را تا یکدرجه پیش‌بینی و تعیین میتوان کرد. شما افکار و احساسات غالبه خودتان را بمن فاش کنید من مقدرات شما را خبر بدهم و یا شما اعمال روزانه و وضع زندگی خود و شرایط محیط زندگی‌تان را بمن معلوم سازید من افکار و عقایدی را که شما می‌پرورید برای شما نشان بدهم. همینطور شما هم از مجموع افکار و عقایدی که در میان يك ملت حکمفرماست میتوانید سرنوشت او را قبلاً بدانید و یا از تدقیق اوضاع کنونی يك ملت می‌توانید پی ببرید که او در قرون ماضی چه افکار و عقایدی پرورده است زیرا چنانکه سرنوشت هر فرد محصول افکار ارثی و کسی او میباشد مقدرات هر ملت هم مخلوق عقاید و افکار قرنهای ماضی عمر اوست! ازین رو میتوان گفت که مقدرات هر ملت را يك مشت عقاید و افکار اداره میکند. این يك

مشت افکار و عقاید یا دینی و یا فلسفی و یا سیاسی و یا اقتصادی است چنانکه می‌بینیم سرنوشت ملل اسلامی را عقاید دینی اداره میکند، سرنوشت ملل هند را افکار فلسفی اداره میکند و چرخ مقدرات ملل عیسوی را عقاید سیاسی و اقتصادی میگرداند! و هیت مجموع این عقاید خط حرکت جامعه بشری را تعیین میکند! پس جهان و هر چه در آن هست مخلوق قوه فکر است و فکر خود شراره‌ای است از قدرت بی‌حدود سبحانی و پرتوی است از انوار عظمت و حکمت یزدانی! لیکن بشر، آنرا آلوده و تاریک کرده است!

اگر از من پرسید که آیا بالای قوه فکر هم قوه دیگری هست میگویم بلی هست و آن قوه محبت است و بالاتر از آن هم قوه‌ای هست و آن هم قوه اراده است که انعکاسی است از مشیت الهی و بشر فقط به احراز درجه عالی این قوه میتواند مصداق عبدی اطمنی اجملک مثلی فانی اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون گردد.

❦ — چرا مدعیان نبوت در این ایام زیاد شده ❦

پس از این مقدمه مختصر که با بیان قاصر و نارسا در باره قوه فکر نوشتم گمان میکنم که ذهن شما برای درک اهمیت موضوع اساسی ما که عبارت از علت زیاد شدن مدعیان نبوت و تعالیم آنها میباشد تا یک درجه حاضر شده باشد.

هیچ شکی نیست که اینهمه انقلابها و تغییرات سیاسی که در این سالهای اخیر در تمام روی زمین رخ داده نتیجه انقلابهایی است که در افکار حاصل شده است چه بخوبی می‌بینیم که چگونه محور افکار تغییر یافته و چگونه عقاید دیرین از میان رفته و عقاید جدید

جای آنها را گرفته است. در هر يك از شئون اجتماعی اقوام، خواه دینی و فلسفی و خواه سیاسی و اقتصادی و علمی باشد این تبدل و انقلاب با يك قدرت قاهره حکمرانی میکند و بنیان تأسیسات کهنه را از پا در میآورد.

اگر بظاهر این اوضاع نگاه کنیم این انقلابات و تبدلات را منحصر در ساحت طبیعت و اقتصاد و سیاست می‌بینیم یعنی فقط در سینه آفاق مشاهده میکنیم و در حقیقت هم شدت و عظمت این انقلابها در مدت کم و حتی همدست شدن طبیعت با بشر در تخریب و هدم بوسیله زلزله‌ها و سیلها و طوفانها و غرقها و آتش‌فشانها انسان را بفر و حیرت می‌اندازد ولی اگر شخص دیده بینای باطن داشته و سیر در عالم افس کند و تموجات و طوفانها و گرداب‌هایی را که در آغوش اجزای افکار بشر رونما و بلند می‌شود مشاهده نماید درجه حیرت و تفکرش هزار مرتبه بیشتر خواهد شد. عدم خوشنودی از زندگی و اشتیاق قلبها بطرف يك هدف ناپیدا و اضطراب روحها در تجسس يك آسایش دائمی مانند يك مرض مسری عالم افس بشر را استیلا کرده است. این حالت روحی که نتیجه جریان طبیعی حیات گذشته و قرنهای ماضی است نبوت خود اوضاع جدیدی را تولید میکند و يك دور جدیدی برای نوع بشر آماده می‌سازد. از این رو جهان ما در زائیدن يك نوزاد جدیدی است که يك آینده روشنتر و پاکتر برای وی تهیه خواهد کرد. حکمت این را که چرا در باره آینه نيك پین هستم، در شماره گذشته مجله شرح دادم و در اینجا هم اشاره میکنم که باوجود این فلاکتها و سختیها و مصیبتها که از هر حیث بهر يك از اقوام امروزی فراهم شده و نوع بشر را کلاً در زیر پنجه قهر خود فشار میدهد باز من دمیدن يك صبح صادق سعادت را حس میکنم و عالم

کنونی را مانند فصل خزان و زمستان می بینم که از يك طرف باده و طوفانها و سرما و برف تمام برگها و میوه های درختان و گلها را می ریزد و آنها را برهنه می سازد و از طرف دیگر کوهها و دره ها را از برف و یخ مستور و آنها و رودها را منجمد میکند و سینه زمین را در بعضی جاها می شکافد و وحوش و طیور را از سیر و حرکت باز میدارد و چهره حرارت بخش آفتاب را در پس ابرها و مه های غلیظ مخفی می سازد و خلاصه يك پرده سکوت شیه بمرگ برخسار طبیعت میکشد!... ولی باوجود این، همه این اوضاع طبیعی که بنظر ما ظلم و قساوت و مصیبت دیده می شود خبر از نزدیک شدن بهار میدهد و بشکفتن غنچه های حیات نازه امیدوار می سازد و اساساً این اوضاع ملال انگیز خود از شرایط خمی تولد بهار است. چشمهای من و شما از درك حالاتی که در زمستان در زیر خاک به وقوع می پیوندد عاجز است. شما نمی بیند که گلها و درختها در زیر پرده سیمین برف مانند عروسی که در حجله خود مشغول آرایش است با چه اشتیاق خود را می آریند و با چه بی صبری در انتظار برداشته شدن آن پرده، سینه خود را باز و زلفهای خود را پریشان میکنند تا خود را از نسیم بهاری معطر سازند و به آغوش دلدادۀ خود یعنی آفتاب بیندازند و انوار حیات بخش او را با لبهای حسرت کشیده خود بمکند و زندگی از سر گیرند!

همینطور این انقلابات و اضطرابات روحی و مغنوی زائیدن يك بهار روحانی را تهیه میکند و به نزدیک شدن طلوع آفتاب سعادت بشارت میدهد. افکار اقوام از عقاید قدیمۀ خود سیر شده و دیگر آن را هضم نمیکند لهذا روح اقوام در جستجوی حقیقت خود کشی میکند و در انتظار طلوع آفتاب حقیقت و سعادت شبهای

ظلمانی کنونی را به بی‌آرامی میگذراند. تنها در مملکت آلمان بیش از سه هزار انجمن و محفل و لوژهای دینی و علمی و فلسفی و فکری موجود است که همه پی حقیقت میگردند و اینحال در تمام شرق و غرب حکمفرماست. از میان این طالبان حقیقت چند نفر متفکر که آئینه دلشان صاف‌تر از دیگران است صورتی در قلب خود منعکس از جمال معنوی می‌بینند یعنی نسیمی حس و نور ضعیفی مشاهده میکنند و اغلب، ندائی از عالم غیب می‌شنوند و این است که مانند موسی بن عمران میگویند: یا قوم انی آنست من جانب الطور نارا! ...

این داعیان نبوت که شرح حال و اقوال آنان را ناچار برای شماره آینده باید بگذارم، ممکن است دارای خلوص نیت و پاکی عقیدت باشند و در عالم رؤیا و یا خلاصه و استغراق آیاتی از اسرار غیب بر آنها کشف شده باشد ولی چنانکه ادعا میکنند نمیتوانند شمس حقیقت و یا مسیح موعود و غیره باشند زیرا چنانکه آفتاب ظاهر یکی است شمس حقیقت نیز یکی خواهد شد نه متعدد و آفتاب دلیلی جز خود لازم ندارد و همینکه طلوع کرد تمام جهان را منور میکند و ستارگان در زیر انوار او پنهان می‌شوند!

چون امروزه افکار اکثریت مردم عالم منعطف به مسئله ظهور یک نجات‌دهنده بشر است چنانکه عیسویان منتظر ظهور عیسی و موسویان چشم براه مسیحا و برهمنان در انتظار «کالکی آوانار» و بوداییان امیدوار تجلی «بودی ساتوامتره‌یا» و تئوسوفها و پیروان محفل ستاره شرق «آماده ظهور مری بشر و شیعیان در انتظار امام عصر و زردشتیان منتظر فرجاوند و یا «سیوشانس» می‌باشند و بسیاری از علایم ظهور را بعمل آمده میبینند لهذا ممکن است تأثیر این هیجانها و اشتیاقها و انتظارها و این توجه قلبها و فکرها دماغ

های مستعد و جوال را بجنبش و فعالیت می‌آورد و در آئینهٔ قلوب صاف آنها صورت بعض حقایق را منعکس می‌سازد ولی با وجود این بعقیدهٔ من اگر مشیت الهی به ارسال يك مری بشر و یا امام زمان و یا مسیح موعود قرار گرفته باشد آنوقت این داعیان را بمثابة مبشر و چاوش وی و یا بمنزلهٔ صبح صادق که خبر از طلوع آفتاب می‌دهد باید شمرد و گفت: انی امر الله فلا تستعجلوه تعالی الله عما یشرکون!

من بهر يك از شئون عالم که نظر می‌اندازم جز مشیت الهی چیز دیگر نمی‌بینم و غیر از تجلی ارادهٔ او چیزی نمی‌یابم. همه جا و در هر حال احکام مشیت قاهرهٔ اوست که جاری می‌شود و هر وقت بشر بی به مشیت او برسد و با ایمان کامل اطاعت از او امر ازلی او نمود آنوقت میتواند نشانهٔ قدرت و مظهر مشیت و جلوه گاه ربوبیت وی گردد که گفته‌اند: العبودية جوهره کنهها الربوبية!

|                            |                            |
|----------------------------|----------------------------|
| در عبودیت بزن پیوسته گام   | تا کنی اندر ربوبیت مقام    |
| گر ز فرمانش نه پیچی هیچ سر | حکم رانی بر قضا و بر قدر   |
| صاف کن آئینهٔ دل از غبار   | تا عیان گردد درو رخسار یار |
| دور کن رخت منیت را ز تن    | نیست کن معنا و لفظ ما و من |
| چون تو غرق وادی حیرت شوی   | از دلت صوت انا الحق بشنوی  |
| با زبان تو براند او سخن    | سازدت مظهر بذات خویشتن     |
| بر درد او پردهٔ او و توئی  | وحدت آید از میان خیزد دوئی |

برلین — ۱۰ آبان ماه ۱۳۰۵ — ح. ک. ایران‌شهر

